گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید خلیل تختی‌نژاد از شهدای مدافع حرم بندرعباس

خلیل تا لحظه شهادت اسلحه به دست جنگیده بود

■ زینب محمودی عالمی

شهید خلیل تختی‌نژاد یکی از جوانان دهه هفتادی مدافع حرم بود که سال ۱۳۷۲ در شهر بندرعباس به دنیا آمد و سال ۹۷ در سن ۲۵ سالگی در دیرالزور سوریه به شهادت رسید. پدرش نظامی بود و خلیل از کودکی با بحث دفاع از دین و مرزهای اسلامی آشنایی داشت. وقتی به عنفوان جوانی رسید و خبر هجوم تکفیری‌ها به مسلمانان و حریم اهل‌بیت را شنید، نتوانست صبر کند و داوطلبانه راهی سوریه شد. عاقبت هم شب قدر ماه رمضان به شهادت رسید. همکلامی ما با محمد تختی‌نژاد، پدر شهید مدافع حرم خلیل تختی‌نژاد را می‌خوانید.

اهل کجا هستید؟ خلیل چه سالی به دنیا آمد؟

اصالتاً اهل شهر تخت هستیم اما سال‌هاست در بندرعباس زندگی می‌کنیم. من و همسرم سه فرزند داشتیم. خلیل فرزند آخرمان بود که سال ۱۳۷۲ در محله آیت‌الله غفاری بندرعباس به دنیا آمد و در محله کمربندی بندر بزرگ شد. من بازنشسته سازمان عقیدتی - سیاسی نیروی انتظامی هستم. اوایل انقلاب پاسدار کمیته بودم.

چه شد پسرتان مدافع حرم شدند؟

رهبر معظم انقلاب فرمودند اگر در سوریه و عراق با داعشی‌ها نجنگیم وارد ایران می‌شوند و جنگ را به کرمانشاه و همدان می‌کشانند. در آن صورت مجبور هستیم در داخل کشور با آنها بجنگیم. بر همین اساس پسرم خلیل احساس وظیفه کرد که به عنوان شیعه امیرالمؤمنین(ع) برای دفاع از حرم حضرت زینب سلام‌الله‌علیها و حفظ کشورمان ایران و همینطور دفاع از مسلمانان کشور سوریه به آنجا برود و بجنگد.

چه خصوصیات اخلاقی بارزی در آقا خلیل وجود داشت؟

خلیل با اهل منزل محترمانه رفتار می‌کرد. مخصوصاً به من و مادرش خیلی احترام می‌گذاشت. اجتماعی بود و دوستان زیادی داشت. روحیه و ایمان قوی داشت. آدم نوع‌دوستی بود. یادم است یکبار که از سوریه برگشت برای همه ما سوغاتی خریده بود. روحیه لطیف و آرامش قلب داشت و باعث آرامش دیگران می‌شد. با دوستانش در گروه‌های جهادی شرکت می‌کرد. پسرم به عنوان کادر رسمی سپاه سه بار به سوریه اعزام و آخرین مرحله ماه شعبان راهی سوریه شد و ۱۹ رمضان سال ۹۷ در منطقه درعا به شهادت رسید.

چه سالی پاسدار شدند؟

خلیل سال ۱۳۹۰ پاسدار شد. حتی دانشگاه پیام‌نور قبول شده بود ولی عشق و علاقه‌ای که به سپاه داشت باعث شد پاسداری را انتخاب کند.

خبر داشتید که می‌خواهد به سوریه برود؟

اولین بار که می‌خواست اعزام شود خبر نداشتیم. به ما گفت برای دوره آموزشی به تهران می‌رود. مرحله بعد خبر داشتیم. بعداً گفتم چرا به ما نگفتی به سوریه می‌روی؟ گفت نگفتم چون مادر ناراحت می‌شد.

نحوه شهادتشان چطور بود؟

در مقطعی از جنگ، رزمنده‌ها می‌خواستند در شهر درعا عملیات کنند. خلیل هم به صورت داوطلب به منطقه درعای سوریه و شهر دیرالزور می‌رود. ظاهراً به دستور فرمانده یک شب برای جمع‌آوری اطلاعات و شناسایی منطقه به اطراف شهر می‌روند. اما ساعت ۲ نیمه شب به کمین داعشی‌ها می‌خورند. چهار ماشین برای شناسایی منطقه می‌روند که حین رفتن به آتش دشمن برخورد می‌کنند. آتش سنگین بود. اینطور که فرمانده‌اش می‌گفت در همین درگیری تیری به پهلوی پسرم برخورد می‌کند. گلوله تیربار توپ ۲۳ به پهلویش می‌خورد و از سمت دیگر خارج می‌شود و به خشاب اسلحه راننده وسیله نقلیه‌ای برخورد می‌کند که پسرم داخلش نشسته بود. گلوله در خشاب فرورفتگی ایجاد می‌کرد. رگبار دشمن شدید بود و گلوله‌ها مرتب به خودرویشان اصابت می‌کرد. همرزمش می‌گفت احساس کردم چرخ‌ها پنچر شدند، بنابراین مجبور بودم با سرعت ۲۰ کیلومتر بروم. خلیل که زخمی بود به من گفت دردم شدید شد ترمز کن. دست و پای خلیل پر از خون بود. به اصرار خودش اسلحه‌اش را برداشت و از ماشین پیاده شد. آتش دشمن زیاد بود و در همین حین صورت و قلب خلیل مورد اصابت رگبار دشمن قرار گرفت و به زمین افتاد. خلیل تا لحظه آخر اسلحه به دست جنگیده بود. همرزمش می‌گفت ماشینمان را پارک کردیم. دیگر کاری از دستمان ساخته نبود. سه بار صدا زدیم خلیل! جواب نداد. متوجه شدیم شهید شده است. فردا صبح علی‌الطلوع به یگانمان رسیدیم. با فرمانده صحبت کردیم که به کمین دشمن خوردیم. نماز صبح را خواندیم تا به سر صحنه رسیدیم. تا رسیدیم داعشی‌ها ابدان مطهر شهدا را که سه شهید بودند در وانتی ریخته و پلاک شهدا را برده بودند. اجساد را هم آتش‌زده بودند. خلیل تقریباً ۹۰ درصد سوخته بود. به طوری که جسدش شناسایی نمی‌شد. از روی دندانش تشخیص دادیم خلیل است.

پیکر خلیل در روز بیست و چهارم ماه رمضان به ایران بازگشت و تشییع جنازه باشکوهی در شهر تخت برگزار و به خاک سپرده شد. خلیل فرمانده عملیات یگان دریایی در شهر درعا بود.

پسرتان وقتی از سوریه برمی‌گشت در مورد وضعیت آنجا چه مطالبی تعریف می‌کرد؟

به او گفتم سوریه نرو برایت عروسی بگیریم. می‌گفت نه بابا حرف ازدواج را نزن. ظلم داعشی‌ها و تکفیری‌ها خیلی زیاد است. مردم مظلوم را می‌کشند. جنایات زیادی در شهرهای سوریه کردند و خیلی از شهرها ویران شده است. تمام کشورهای غربی در سوریه مستقر هستند و به داعشی‌ها کمک می‌کنند. ملت سوریه و شیعیان سوریه بی یار و یاورهستند. من الان باید آنجا حضور داشته باشم نه اینکه برایم عروسی بگیرید.

هرمزگان چند شهید مدافع حرم دارد؟

هرمزگان دو شهید مدافع حرم دارد؛ شهید عبدالحمید سالاری که سال ۹۴ به شهادت رسید و پسرم خلیل.

آخرین وداعتان با پسرتان چگونه بود؟

آخرین بار با ماشین خودم پسرم را به فرودگاه بردم. خلیل حتی بلیت هواپیما نداشت. با یکی از بستگان تماس گرفت و بلیت ردیف شد. ما می‌خواستیم در سالن پرواز منتظر باشیم تا خلیل راهی شود. گفت راضی نیستم به زحمت بیفتید. جلوی فرودگاه ایشان را پیاده کردیم، با ما خداحافظی کرد و به سوریه رفت. همه حرف خلیل از منویات رهبری و ادامه راه انقلاب اسلامی بود. به ما تأکید می‌کرد رهبرتان را یاری کنید. نگذارید دستورات رهبری روی زمین بماند. می‌گفت فتح و پیروزی و موفقیت ما در این است که عوامل رهبری و فرامین ایشان را گوش دهیم.

در یک کتاب در خصوص پسرتان خواندم که به او لقب خلیل آسا داده بودید. دلیلش چیست؟

در خصوص زندگی پسرم خلیل دو کتاب چاپ کرده‌اند. برای نویسنده‌ها بیان کردم که به خلیل می‌گفتیم خلیل آسا! یک روز شهید به من گفت بابا «آسا» چیست که به خلیل اضافه کردید. من به او گفتم یک روز نشانت می‌دهم علتش چیست؟ به بازار بندرعباس کنار بانک سپه رفتیم. عکس حضرت امام(ره) را جلوی بانک روی دیواری نقاشی کرده بودند. زیرعکس حضرت امام نوشته شده بود: خلیل آسا خمینی بت‌شکن شد. از وقتی که پسرم این جمله را دید خیلی خوشحال شد و کلمه خلیل آسا برایش روشن شد و از این صفت استقبال می‌کرد.

روش تربیتی که برای خلیل انتخاب کردید چگونه بود که راه شهادت را انتخاب کرد؟

خلیل در محیطی بسیار معنوی و در کنار دارالقرآن و مسجد بزرگ شد. روحانی مؤمن، باتقوا و جوانی امام جماعت مسجدمان بود و این امام جماعت خیلی در کارش برای جذب جوانان موفق بود. خلیل جذب احکام نورانی اسلام و فرهنگ اهل بیت شد. روحیه انقلابی و مذهبی خانواده ما باعث شد خلیل مدافع حرم اهل بیت شود. با لقمه حلال بچه‌مان را بزرگ کردیم. زمینه شهادت داشتیم. همه خانواده ما عضو فعال بسیج هستند و افتخار می‌کنیم شاگرد مکتب امام خمینی هستیم. بالاخره خلیل با روحیه بسیجی بزرگ شد و قدم گذاشتن در این مسیر ختم به شهادت شد.

خانواده موافق رفتن خلیل به سوریه بودند؟

خلیل جزو نیروی قدس سپاه بود. با من مشورت کرد و گفت می‌خواهم داوطلبانه عضو نیروی قدس شوم. گفتم بسیار خوب برو و موافق بودم. پسرم از طریق طرحی به نام طرح شهید همدانی که جوانان ۲۵ساله را به سوریه اعزام می‌کردند به سوریه رفت.

از خبر شهادتشان چطور باخبر شدید؟

همرزمانش این خبر را به ما رساندند. پیکرش را شش روز بعد از شهادتش آوردند. خلیل شب نوزدهم ماه مبارک رمضان و شب ضربت خوردن امیرالمؤمنین(ع) که مصادف با ۱۴ خرداد و رحلت امام خمینی بود به شهادت رسید و بعد از تشییع باشکوهی در شهر تخت به خاک سپرده شد.

پیش آمده بود از شهادت حرفی بزند؟

یکبار گفت بابا اجازه می‌دهی به نیروی قدس بروم؟ گفتم بله. گفت اگر عضو نیروی قدس شوم به سوریه می‌روم و شاید شهید شوم. گفتم شهادت فوز عظیمی است. این سعادتی است که خدا قسمتت می‌کند. دوستانه پشتم زد و گفت احسنت بابا. آگاهانه به سوریه رفت و عاشق شهادت بود. پسرم به شهید محسن حججی خیلی علاقه داشت. همینطور به یکی از فرماندهانش به نام یدالله قاسم‌زاده که در جنوب شرق کشور شهید شد.

سخن آخر

در آخر از تمام کسانی که برای مکتب شهادت زحمت می‌کشند، تشکر می‌کنم و آرزو دارم که پسرم همراه شهدا از رجعت‌کنندگان باشد و در رکاب امام زمان(عج) برای پیروزی نهایی اسلام و غلبه بر کفر جهانی بجنگد و آرزو می‌کنم شهادت نصیب خودم هم بشود.

> به خلیل می‌گفتیم خلیل آسا! یک روز خودش به من گفت: بابا «آسا» چیست که به خلیل اضافه کردید. او را به بازار بندرعباس کنار بانک سپه بردم. عکس حضرت امام(ره) را جلوی بانک روی دیواری نقاشی کرده بودند. زیرعکس حضرت امام نوشته شده بود: خلیل آسا خمینی بت‌شکن شد

> پیکر خلیل را شش روز بعد از شهادتش آوردند. پسرم شب نوزدهم ماه مبارک رمضان و شب ضربت خوردن امیرالمومنین(ع) که مصادف با ۱۴ خرداد و رحلت امام خمینی بود به شهادت رسید و پیکرش بعد از تشییع باشکوهی در شهر تخت به خاک سپرده شد

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید سیدمهدی سیادت از شهدای عملیات بدر

مولود نیمه‌شعبان در حالت سجده شهید شد

■ مبینا شانلو

مادر ۸۰ساله شهید سیدمهدی سیادت این بار همراهمان شد و از فرزند شهیدش برایمان روایت کرد. از روزی که سیدمهدی همزمان با نیمه‌شعبان پا به خانه سیادت‌ها گذاشت و از همین رو مادر نام «مهدی» را برای او انتخاب کرد، گویی از همان ابتدا نظر کرده اهل بیت(ع) بود. اهل درس و علم بود و زمانی که در تردد بین جبهه و خانه بود در دانشگاه ثبت‌نام کرد. اما فرمان امام مبنی بر حضور حداکثری در جبهه او را به دانشگاه جبهه‌ها روانه کرد و در نهایت ۲۴اسفند سال ۱۳۶۳ با شهادت فارغ‌التحصیل شد! روایت «هاجر نادعلیزاده» مادر شهید را پیش رو دارید.

■ **ولادت امام زمان(عج)**

من متولد سال ۱۳۲۰ هستم. سال ۱۳۴۱ ازدواج کردم و شش پسر و سه دختر داشتم. از میان پسرها سیدمهدی به شهادت رسید. متولد ۲۰ اردیبهشت سال ۴۵ در تهران بود. به خاطر همزمانی تولدش با ولادت امام‌زمان(عج) نامش را مهدی گذاشتیم. همسرم در شرکت ذوب‌آهن کار می‌کرد. همیشه هم حواسش به نانی که به خانه می‌آورد، بود.

■ **سوره جمعه**

سیدمهدی از همان کودکی به همراه من و پدرش به مسجد می‌رفت و اهل نماز بود. اولین مرتبه‌ای که داشت وضو می‌گرفت به او خیره شده بودم. سن زیادی نداشت. گفتم سیدمهدی وضو را از کجا یاد گرفتی؟ گفت وقتی بابا داشت وضو می‌گرفت نگاهش کردم. اهل خواندن قرآن و حفظ سوره‌های قرآنی بود. همرزمش محمد شیرپور تعریف می‌کرد: یکبار که مشغول پاک کردن تیربار بودم، سیدمهدی پیشم آمد. خیلی خوشحال بود. گفتم مهدی! کیفت کوک است؟ خندید و گفت آخرش سوره جمعه را حفظ کردم!

■ **صدام رئیس جمهور!**

پسرم بسیار به درس و تحصیل علم علاقه داشت. درسش را ادامه داد و در رشته فیزیک دانشگاه مشهد قبول شد. همان دوران که دانشگاه قبول شد جبهه بود. به او گفتم حالا که دانشگاه قبول شده‌ای دیگر به درست برس! جبهه بس است! گفت همان‌طور که نماز و روزه برایمان واجب است، جبهه رفتن هم تکلیف است و باید به تکلیف عمل کنیم. وقتی امام دستور دادند که جوانان به جبهه بروند، لحظه‌ای تعلل نکرد و راهی شد.

پسرم همراه با دوستش سیدمحمدحسن مرتضوی در دانشگاه شرکت کردند و با هم قبول شدند. برای مرحله دوم، از جبهه مرخصی گرفتند و برای امتحان آمدند. مرحله دوم نیز قبول شدند. آن زمان شایعه شده بود کسانی که جبهه می‌روند بچه تنبل‌هایی هستند که برای فرار از درس و امتحان به آنجا می‌روند. اما پسرم و دوستش عهد کردند که اگر می‌خواهیم موفق شویم، باید در بهترین دانشگاه و رشته باشد. سید محمدحسن در رشته زبان و سیدمهدی در رشته فیزیک دانشگاه مشهد قبول شد و طبق قول و قرار با دوستش بعد از قبولی به جبهه رفتند. گویا یک نفر پیش سیدمهدی آمده و گفته بود شما که رشته مهمی مثل فیزیک قبول شدید، بهتر است که درس‌تان را بخوانید! پسرم هم گفته بود من بروم دانشگاه درس بخوانم که رئیس‌جمهورم بعدها صدام بشود؟ هرگز! اول باید تکلیف جنگ را یکسره کرد! پسرم تیرماه ۱۳۶۲ از طریق بسیج به جبهه اعزام شد و در سه مرحله به مدت ۳۲۶ روز در جبهه حضور داشت. پسرم در آخرین مأموریتش به‌عنوان کمک آرپی‌جی زن نقش ایفا کرد و سرانجام ۲۴ اسفندماه ۱۳۶۳ در شرق دجله در عملیات بدر به شهادت رسید.

■ **لباس سفید شهادت**

آخرین باری که پسرم می‌خواست به جبهه برود مشغول کوتاه کردن موهای برادرانش بود. گفتم پسر! چقدر ذوق و شوق داری؟ گفت مگر نمی‌دانی می‌خواهیم برویم خط؟ او رفت و شهید شد. یکی از همرزمانش برایم از نحوه شهادت سیدمهدی اینطور روایت کرد که من و سیدمهدی با هم در عملیات بدر همرزم بودیم. در میانه عملیات گلوله تانکی به پشت سر ما اصابت کرد. وقتی غبار حاصل از انفجار خوابید، نگاه کردم دیدم سر سیدمهدی ترکش خورده و چند قدم آن‌طرف‌تر به حالت سجده افتاده و به شهادت رسیده است.

> یک نفر پیش سید مهدی آمده و گفته بود: شما که رشته مهمی مثل فیزیک قبول شدید، بهتر است که درس‌تان را بخوانید! بعداً هم می‌توانید به جبهه بروید. پسرم در جواب گفته بود من بروم دانشگاه درس بخوانم که رئیس جمهورم بعدها صدام شود؟ هرگز! اول باید تکلیف جنگ را یکسره کرد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۵۰

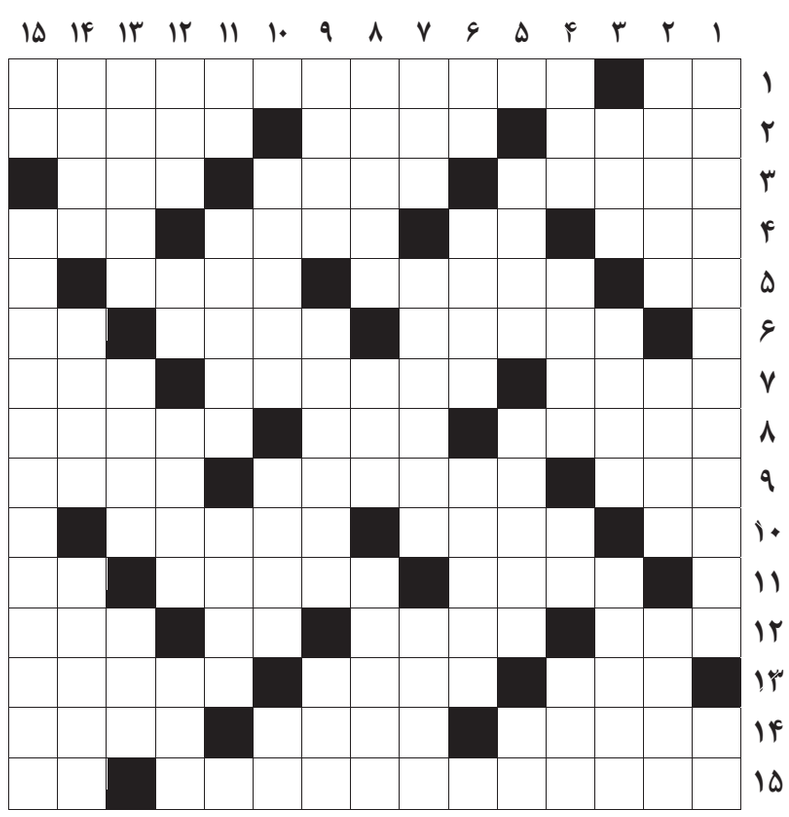

از راست به چپ

■ ۱- گل منجمد- فرشتگان موکل بر ضبط و ثبت اعمال خیر و شر انسان ■ ۲- بلندترین آبشار دنیا- کشیش- سازمان جاسوسی اسرائیل ■ ۳- ایوانش را شاعر آیینه عبرت دانسته است- گیاه- سال گذشته ■ ۴- برف آذری- برگ برنده- درختی با برگ هایی مانند پنجهٔ انسان- مسمار ■ ۵- هرگز عرب- واحد اندازه گیری صدا- از ماهی های خلیج فارس ■ ۶- مهنا- انتشار بی رویه اسکناس بدون تناسب با پشتوانه- پسوند شباهت ■ ۷- نام دیگر سوره سبحان- چه خوب است که قبل از ورود به سال نو دل هایمان را از آنها شست و شو دهیم- سرمایه بدن ■ ۸- از شهرهای استان فارس- بزرگ ترین فرزند نوح پیامبر- پدال سوار کار ■ ۹- صندوق پس انداز کودک- سفره نوروزی- داروی زخم ■ ۱۰- وزین- جاذبه سیاحتی کشور فراعنه- آش ■ ۱۱- طایفه کریمخان- بلاها- بی خبر ■ ۱۲- واحد شمارش مغازه- گریه و ناله- عضو بالانشین- گذرنامه ■ ۱۳- پدر آلمانی ژیمناستیک- از شهرهای فرانسه- رودی در استان فارس ■ ۱۴- غذا و طعام- لقب امام زین العابدین- مصلح شرق ■ ۱۵- غذای شب عید- نفس خسته

از بالا به پایین

■ ۱- سرآغاز دعای معروف تحویل سال نو که زمزمه آن آرامش بخش دل‌هاست- خاشاک ■ ۲- پسته مرغوب- از امراض جلدی- پیامبر صبور ■ ۳- همسایه- از خانواده خربزه- جنگجو ■ ۴- بوکسور سابق مسلمان امریکایی- نوعی کوره پخت نان- صنم- لوله تنفسی ■ ۵- سازمان هوافضای امریکا- دالان- ظرف سرکه ■ ۶- یک و یک- مجموعه ای از سرگرمی ها را ارائه می کند- بازی نهایی ■ ۷- سالمند- لازم و ضروری- موش خرما ■ ۸- شانس و بخت- مردم قرآنی- شهرت خاندانی که در سده هشتم هجری در فارس و اصفهان فرمانروایی کردند ■ ۹- پارچه ای که گرد چیزی بپیچند- همسر رستم- سمی ■ ۱۰- هر یک از دو استخوان بالای سینه- کال- مادر لر ■ ۱۱- مخفف هستم- پافشاری کردن- محافظ شخصی ■ ۱۲- وسیله بازی و جنگی- پایه و بنیاد- از شاعران آذربایجان که به سبک سعدی شعر می گفت- رنگ دریا ■ ۱۳- حرکت و رفت و آمد متوالی- نام قدیم خمین- برنج پخته شده ■ ۱۴- دستی که باید به سوی نیازمندان دراز شود- مقابل آفتاب- محل پرستیدن اصنام ■ ۱۵- چوب خوشبو- از سلسله های حکومتی در ایران که با حمله چنگیز مغول منقرض شد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۶		۴				
				۶			۲	۷
		۸			۷		۶	
۴			۸					
۶			۲					
						۳	۸	۵
					۳			
	۲				۱	۵		
	۷			۹		۲		۴

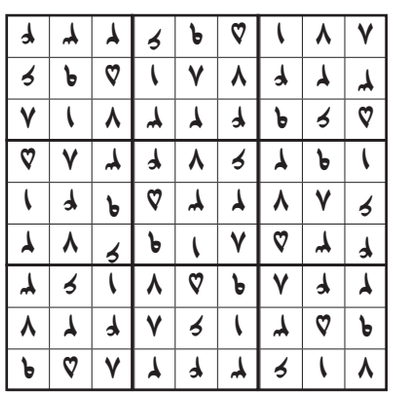

جدول کلمات متقاطع
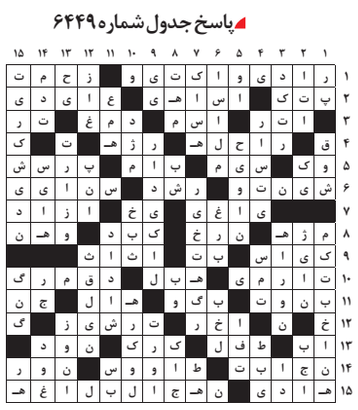
پاسخ جدول شماره ۶۴۴۹